

تاریخ ورجال



پیدایش وهابیت و برخی پیامدهای آن



جعفر سبحانی

همه ساله در موسم حج و عمره زائران ایرانی خانه خدا با افکار، عقاید و رفتارهایی روبه‌رو هستند که ریشه در مذهب وهابیت دارد و از اینرو مایلند بدانند این مذهب از چه زمانی به وجود آمده و چه عواملی در پدید آمدن آن نقش داشته است. استاد عالی‌قدر و دانشمند فرزانه، حضرت آیه‌الله سبحانی این پرسش را به خوبی پاسخ داده‌اند. ضمن تشکر از معظّم‌له توجه خوانندگان گرامی را به آن جلب می‌کنیم:

نکته قابل توجه در آیه، به کارگیری لفظ «حبل» به جای «قرآن» و «اسلام» است؛ یعنی به جای اینکه بفرماید: «به قرآن و اسلام چنگ زنید» می‌فرماید: «به حبل الله تمسک جوئید» هرچند مقصود واقعی از «حبل» همان قرآن و آیین مقدس اسلام است. علل گزینش واژه «حبل» به جای این

وحدت و یکپارچگی امت اسلامی از اصولی است که قرآن بر آن تأکید دارد و هر نوع خدشه بر پیکر وحدت را ممنوع می‌شمارد و همگان را به تمسک به «حبل الله» دعوت می‌نماید، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾^۱

«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و

پراکنده نشوید.»



پیامبر گرامی اسلام ﷺ آنگاه که از اختلاف دو قبیله «اوس» و «خزرج» آگاه شد و دریافت که بر اثر فتنه گری جهود عنود به نام «شاس» نزدیک است که آتش جنگ در کنار مسجدش شعله ور گردد و جوانان آن دو طایفه به جان هم افتند، خود را به میان آنان رسانید و فرمود:

«اللّٰهُ، اللّٰهُ أْبَدَعُوْیَ الْجَاهِلِیَّةِ وَ اَنَا بَیْنَ
أَظْهَرُكُمْ وَ بَعْدَ اَنْ هَدَاكُمْ اللّٰهُ بِالْاِسْلَامِ،
وَ اَكْرَمُكُمْ بِهٖ، وَ قَطَعَ عَنْكُمْ اَمْرَ الْجَاهِلِیَّةِ
وَ اسْتَنْقَذَكُمْ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْاَلْفِ بَیْنَ
قُلُوْبِكُمْ».^۲

«از خدا بترسید، از خدا بترسید، آیا در برابر چشم من رسم جاهلیت را تجدید می کنید؟ آن هم پس از اینکه خدای بزرگ شما را به اسلام هدایت کرد و گرامی داشت و رشته جاهلیت را گسست و شما را از کفر نجات بخشید و دلهایتان را به هم نزدیک و مهربان ساخت؟!»

از دیدگاه قرآن، یکی از بدترین عذاب های الهی این است که خدا ملتی را - به خاطر سرکشی و کردار بد - گروه گروه سازد

دو، شاید به خاطر تفهیم این نکته باشد که امت متفرق و دو و یا چند گروه، بسان انسانی است که به علتی به چاه افتد و حیات او مورد تهدید قرار گیرد. راه نجات چنین فردی در گروه این است که طنابی به چاه فرستاده شود تا او به آن چنگ زند و نجات یابد.

آری، نجاتِ اَمّتِ متفرق - که بر اثر تفرقه و دو دستگی، حیات مادی و معنوی او در آستانه خطر قرار می گیرد - در تمسک به حبل وحدت، (وحدت کلمه در مراحل: اندیشه، گفتار و رفتار) است که می تواند خود را از سرنوشت خطرناکی که در کمین او است نجات بخشد.

قرآن پیوسته، وحدت، اتفاق و همخوانی فکری و رفتاری را می ستاید و تفرقه و دو دستگی را نکوهش می کند و در دعوت به وحدت کلمه تا آنجا پیش می رود که افراد جامعه با ایمان را، برادر یکدیگر می خواند و می فرماید:

﴿اِنَّمَّا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ...﴾^۱

«مؤمنان با همدیگر برادرند.»

اینجا است که امت مسلمان باید در سایه اخوت دینی، صفوف خود را فشرده سازند.

۱. حجرات: ۱۰

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۰

۱. جنگ‌های صلیبی؛ برای تصرف بیت‌المقدس از اروپا آغاز گردید و حدود ۲۰۰ سال به طول انجامید و میلیون‌ها کشته و مجروح و آواره به جای گذاشت و از سال ۴۸۹ آغاز شد و در سال ۶۹۰ پایان پذیرفت.

۲. هجوم گسترده مغول؛ هنوز زخم دشنه صلیبیان بر پیکر «قدس» بهبود نیافته بود، که ارتش بت‌پرست مغول، به رهبری «چنگیز»، پا در رکاب کرد و شرق اسلامی را مورد تاخت و تاز قرار داد و در سال ۶۵۶، خلافت عباسی را ساقط کرد. این کار زمانی انجام گرفت که مصر و شام، سخت با صلیبیان درگیر بودند و هلاکو فاتح بغداد، حکمران شرق اسلامی گردید.

جانشینان «هلاکو» (ایلخانان) نیز راه «هلاکو» را تا مدتی ادامه دادند، حتی غازان‌خان (۶۹۴-۷۰۳) پادشاه معروف ایلخانی با اینکه اسلام آورد، ولی هنوز اندیشه فتح دمشق و مصر را رها نکرده بود و در سال‌های ۶۹۹-۷۰۲ درگیری میان ارتش ایلخانی و سلاطین

۱. انعام: ۶۵

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲، «إِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنْبِ».

و جامعه دودستگی بر پیکرشان بپوشاند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ...﴾^۱

«بگو او توانا است که از بالا یا از پایین عذابی بر شما بفرستد یا به صورت دسته‌های پراکنده، شما را با هم بیامیزد و طعم جنگ و اختلاف به هر یک از شما، به وسیله دیگری بچشاند.»

امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) می‌فرماید: «از تفرقه بپرهیزید، فرد یا گروه جدا شده از جامعه اسلامی طعمه شیطان است؛ چنانکه کوسفند جدا از گله، طعمه گرگ می‌شود.»^۲

چهار قرن از مصیبت‌بارترین قرن‌ها

قرن‌های ششم تا پایان قرن نهم از بدترین و مصیبت‌بارترین قرن‌ها، برای مسلمانان بود و پیروان «صلیب» و «صنم» دست به دست هم دادند تا بر پیکر اسلام ضربات مهلک و کاری را وارد سازند.

و این هدف باگشودن سه جبهه جنگ صورت پذیرفت:



تفرقه افکنی در آغاز قرن هشتم

احمد بن تیمیه در سال ۶۶۱؛ یعنی ۵ سال پس از سقوط خلافت عباسی در بغداد، در شهر «حران» دیده به جهان گشود و در پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم، تفرقه افکنی را در پاسخ به پرسش مردم «حماة» از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» آغاز کرد. او در رساله «العقیده الحمویة»، در پاسخ پرسش مردم «حماة» با صراحت و آشکار نوشت: «خدا بالای آسمانها است، در ثلث آخر هر شب به آسمان پایین فرود می آید و می گوید: کیست که مرا بخواند تا من او را پاسخ گویم.»^۱

از دیدگاه قرآن، یکی از بدترین عذاب های الهی این است که خدا ملتی را - به خاطر سرکشی و کردار بد - گروه گروه سازد و جامعه دودستگی بر پیکر شان ببوشاند

به خاطر پخش و انتشار این عقیده - که نتیجه آن، جسم بودن، جهت داشتن، حرکت و انتقال خدا از مکانی به مکان دیگر است! - گروهی از علما و دانشمندان که نشر «رساله

شام و مصر رخ داد و سرانجام حکومت ایلیخانان و جانشینان آنان، بامرگ تیمورلنگ در سال ۸۰۷ پایان یافت.

۳. فاجعه اندلس؛ این فاجعه آنگاه رخ داد که آتش جنگ در شرق، میان مسلمانان و مغول ها شعله ور بود، در چنین وضعیتی جبهه سومی بر ضد مسلمانان در غرب اسلامی گشوده شد و نبرد سخت و حساب شده ای میان مسلمانان و فرنگیان در سرزمین «اندلس» رخ داد که نتیجه آن تار و مار شدن مسلمانان و پناهندگی آنان به سرزمین «مغرب گردید» و همه اندلس (اسپانیای امروز) که روزی مهد تمدن اسلامی و مرکز علم و دانش بود، در اختیار فرنگیان قرار گرفت. این نبرد در سال ۶۰۹ آغاز شد و در سال ۸۹۸ پایان پذیرفت.

از این بیان نتیجه می گیریم که چهار قرن میانه ای در چهارده قرن اسلامی، پربلاترین و مصیبت بارترین قرن ها بود. جهان اسلام در آن تاریخ، به بزرگ مردی نیاز داشت که مصمم و قاطع به پا خیزد و با تکیه بر مشترکات، بر صفوف پراکنده وحدت بخشد و همه را بر ضد صلیب و صنم و فرنگ و مغول و همه متجاوزان بسیج سازد.

۱. مجموع الرسائل الكبرى، رساله یازدهم، العقیده الحمویة.

بوده و آن اینکه: سه طلاقه کردن زن - بر خلاف فقهای اهل سنت در یک مجلس - حکم یک طلاق دارد.

یادآور می‌شویم این ادعا درست بر خلاف گفتار شاگرد او، ابن کثیر شامی است که در تاریخ خود - به نحوی که بیان گردید - آورده است.

مورخان اتفاق نظریه دارند که محکومیت او به خاطر مطالب دو رساله «حمویه» و «واسطیه» است و در این دو رساله، مسائل فقهی مطرح نبوده و هرچه بوده مربوط به عقیده، به خصوص «صفات خبریه» بوده است.^۲

این تنها مورد نیست که وی محکوم به تبعید و زندان شد. او بارها این راه را پیمود و سرانجام در سال ۷۲۶، روانه زندان گردید و در سال ۷۲۸، در زندان جان سپرد.

تفرقه افکنی در سخت‌ترین وضعیت

بیشتر یادآور شدیم که مجموع چهار قرن، برای جهان اسلام سخت‌ترین و شدیدترین سالها بود. وی عقیده خود درباره

حمویه را مخالف با عقیده اسلامی تشخیص داده بودند، به مخالفت با او برخاستند و از قاضی «دمشق» خواستند که او را محاکمه کند.

ابن کثیر در تاریخ خود به نام «البدایة والنهایه» در حوادث سال ۶۹۸ می‌نویسد: گروهی از فقها بر ضد او قیام کردند و از جلال‌الدین حنفی خواستند که او را به محکمه بطلبد ولی او از حضور خودداری کرد، سرانجام ابن تیمیه در دمشق به عنوان دارنده عقیده منحرف معرفی گردید، ولی چون او در نشر عقیده خود پافشاری می‌کرد و رساله دیگر او به نام «الواسطیه» نیز دارای انحرافات بود، سرانجام پس از چند جلسه، کمال‌الدین زملکانی با او به بحث و گفتگو نشست و محکومش ساخت. نتیجه این شد که ابن تیمیه در سال ۷۰۵ به مصر تبعید و زندانی گردید.^۱

اخیراً مناظره‌ای میان دو عالم سنی انجام گرفت؛ یکی طرفدار ابن تیمیه و دیگری مخالف او. این مناظره از کانال تلویزیونی «المستقله»، از طریق ماهواره پخش می‌شد، طرفدار ابن تیمیه مدعی بود که زندانی شدن ابن تیمیه به خاطر مسائل عقیدتی نبوده، بلکه به خاطر مسئله‌ای فقهی

۱. البدایة والنهایه، ج ۱۴، ص ۴

۲. البدایة والنهایه، ج ۱۴، ص ۳۹



- حلبی (م ۷۲۳).
۳. قاضی القضاة کمال الدین زملکانی (۶۶۷-۷۲۳).
۴. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸).
۵. صدرالدین مرخل (متوفای ۷۵۰).
۶. علی بن عبدالکافی سبکی (م ۷۵۶).
۷. محمد بن شاکر کتبی (م ۷۶۴).
۸. ابو محمد عبدالله بن اسعد یافعی (۶۹۸-۷۶۸).
۹. ابوبکر حسنی دمشقی (م ۸۲۹).
۱۰. شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲).
۱۱. جمال الدین یوسف بن تغری اتابکی (۸۱۲-۸۷۴).
۱۲. شهاب الدین بن حجر هیتمی (م ۹۷۳).
۱۳. ملا علی قاری حنفی (م ۱۰۱۶).
۱۴. ابوالأیس احمد بن محمد مکناسی معروف به ابوالقازی (۹۶۰-۱۰۲۵).
۱۵. یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی (۱۲۶۵-۱۳۵۰).
۱۶. شیخ محمد کوثری مصری (م ۱۳۷۱).
۱۷. شیخ سلامه قضاعی عزامی (م ۱۳۷۹).
۱۸. شیخ محمد ابوزهره (۱۳۱۶-۱۳۹۶).^۱
- ابن بطوطه سیاح و گردشگر قرن هشتم

«صفات خبری»، «استوای خدا»، «یدالله» و «عین الله» را هنگامی ابراز کرد که مسلمانان، جنگ صلیبی را در سال ۶۹۰ پشت سر نهاده و با میلیونها کشته و مجروح و آواره روبه‌رو بودند و غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) پادشاه مشهور ایلخانی، در صدد فتح شام و مصر بود! در چنین زمان حساسی بود که ابن تیمیه دست به نشر افکار خود زد و علما و فقها را بر ضد خود شوراند.

با اینکه ابن کثیر شاگرد مکتب او است و آشکارا از وی طرفداری می‌کند، با این حال نتوانسته است که بر حقایق پرده افکند و اتفاق علما و دانشمندان را بر انحراف او نادیده بگیرد.

بیانیه‌هایی که عالمان شام و مصر درباره او صادر کرده‌اند، در این مقاله نمی‌گنجد، کافی است که بدانیم در طول تاریخ، شخصیت‌های بزرگی از اهل سنت در نقد عقاید وی، کتاب نوشته و یا با او به مناظره پرداخته‌اند و متن مناظره‌ها در تاریخ محفوظ است.

اسامی برخی از این گروه عبارت‌اند از:

۱. شیخ صفی‌الدین هندی ارموی (۶۴۴-۷۱۵ ق.).
۲. شیخ شهاب‌الدین بن جهیل کلایی

۱. برای آگاهی از نظریات اشخاص فوق، نک: «بحوث في الملل والنحل»، ج ۴، صص ۲۷-۵۰) مراجعه کنید.

می شویم که ویژگی های مکتب او را چهار چیز تشکیل می دهد:

۱. دعوت به تجسیم

شعار مسلمانان در طول هفت قرن، بر خلاف یهود، تنزیه و پیراستگی خدا از جسم و جسمانیت بود، لیکن او با ترفند خاصی مسلمانان را به تجسیم دعوت می کند و خدا را بر سریری به نام «عرش» می نشاند که از آن نقطه بلند بر جهان می نگرند! و احیاناً او را به آسمان پایین فرود می آورد!

او درباره صفات خبری؛ مانند «استوا»، «یسد»، «عین»، «وجه» و مانند آنها، معتقد است که خدا واقعاً دارای دست و چشم و صورت است، چیزی که هست چگونگی آن برای ما روشن نیست.

مسئلاً جمله اخیر را به خاطر فرار از اتهام به «تجسیم» ذکر می کند، ولی سودی به حال او نمی بخشد؛ زیرا خدایی که بر سریر می نشیند، حرکت می کند و با دستش آدم را می آفریند، خدای جسمانی خواهد بود، هر چند چگونگی او برای ما معلوم

می نویسد: ابن تیمیه روز جمعه در یکی از مساجد مشغول و عظم بود، از جمله گفتار او چنین بود:

«خداوند (از عرش) به آسمان نخست فرود می آید، مانند فرود آمدن من از منبر! این سخن را بگفت و یک پله از منبر پایین آمد، در این هنگام فقیهی مالکی به نام ابن الزهراء به مقابله برخاست و سخن او را رد کرد. مردم به طرفداری از ابن تیمیه برخاستند و فقیه معترض را با مشت و کفش زدند!»^۱

این نمونه ای از عقاید او است که شاهد عینی کاملاً بی طرف، با گوش خود شنیده و دیده است. هرگاه مردی با این پایه از درایت و آگاهی از عقاید و معارف به تحلیل بپردازد، باید از پی آمدهای آن به خدا پناه برد.

دستاورد مکتب

اکنون که از موقعیت ابن تیمیه نزد عالمان شام و مصر آگاهی یافتیم، شایسته است با خصوصیات مکتب او نیز آشنا شویم. در اینجا از مثل معروف «درخت را باید از میوه اش شناخت» بهره می گیریم و یادآور

۱. رحله ابن بطوطه، صص ۹۶ - ۹۵، چاپ دار صادر سال ۱۳۸۴ق.



۴. بی‌احترامی به خاندان رسالت

در سراسر نوشته‌های ابن تیمیه نوعی دشمنی با خاندان رسالت به چشم می‌خورد. او پیوسته می‌کوشد، فضایل امام علی (ع) را منکر شود و احياناً او را به خطا در اندیشه و رفتار متهم سازد، تا آنجا که امام علی را در هفده مسأله تخطئه می‌کند!^۱

این چهار ویژگی عمومی مکتب او است که می‌تواند ما را با واقعیت مکتب و طرز تفکر او آشنا سازد.

ذکر دلایل این چهار ویژگی در این نوشتار نمی‌گنجد ولی محتویات کتاب منهاج السنه او بر این چهار ویژگی گواهی می‌دهد.

محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶)

یادآور شدیم که افکار ابن تیمیه، از همان روزهای نخست، به وسیله دانشمندان، در بوته نقد قرار گرفت و نقدهای استوار عالمان شامی و مصری، مکتب او را منزوی و مطرود ساخت، ولی پس از حدود سه قرن و نیم، شخصی به نام محمد بن عبدالوهاب

نباشد. مگر این کلمات را کنایه از یک رشته معانی بداند، در این صورت دیگر در معانی لغوی به کار نخواهد رفت که وی مدعی آن است.

لیکن او (ابن تیمیه) با ترفند خاصی مسلمانان را به تجسیم دعوت می‌کند و خدا را بر سربری به نام «عرش» می‌نشانند که از آن نقطه بلند، بر جهان می‌نگرد!

۲. کاستن از مقامات انبیا و اولیای الهی

در مکتب ابن تیمیه، پیامبر و اولیای الهی انسان‌هایی هستند که همه کمالات و مقاماتشان با مرگشان پایان می‌یابد! و لذا زیارت و توسل به آنان را بدعت دانسته و کاری غیر سودمند می‌شمارد.

۳. تکفیر مسلمانان

ابن تیمیه مسلمانان را به خاطر توسل به اولیای الهی تکفیر کرد و از این طریق نوعی دو دستگی در میان آنان پدید آورد، اما خوشبختانه بر اثر مساعی عالمان زمان، با مرگ او، مکتب او نیز مرد و جز چند نفر از دست پرورده‌هایش، دیگر کسی از او یاد نکرد.

۱. الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۴، تألیف ابن حجر، به نقل از نجم‌الدین طوفی، متوفای سال ۷۱۰

عتبات عالیات، صفحهٔ تاریخ را سیاه کرد. صلاح‌الدین مختار، که از نویسندگان وهابی است، می‌نویسد:

«در سال ۱۲۱۶ هـ. ق. امیر سعود با قشون بسیار متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذی‌قعدة به شهر کربلا رسید و آنجا را محاصره کرد. سپاهش برج و باروی شهر را خراب کرده، به زور وارد شهر شدند و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند به قتل رساندند. سپس نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند و در کنار آبی به نام ابیض گرد آمدند. خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه، به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، میان مهاجمین تقسیم شد.»^۱

ابن بشر، مورخ نجدی، دربارهٔ حملهٔ وهابیان به نجف می‌نویسد:

«در سال ۱۲۲۰ سعود با سپاهی انبوه از نجد و اطراف آن، به بیرون مشهد

مکتب او را از انزوادر آورد و با قوهٔ شمشیر به نشر آن پرداخت.

متأسفانه طرح مجدد افکار ابن تیمیه از سوی محمدبن عبدالوهاب، همچون طرح آن توسط خود ابن تیمیه، زمانی انجام گرفت که جهان اسلام در بدترین وضعیت تاریخی به سر می‌برد. اروپا خود را آماده می‌کرد که کشورهای اسلامی را مستعمرهٔ خود سازد. کشور هند با زور و تزویر از دست مسلمانان خارج شده و ارتش انگلستان بر آن شبه‌قاره حکومت می‌کرد.

محمدبن عبدالوهاب به پشتیبانی سران قبایل نجد، به مناطق مسلمان‌نشین حجاز، عراق، سوریه و یمن حمله می‌کرد و اموال آنان را به‌عنوان غنایم جنگی، همراه می‌برد و از این راه به بازار تجارت نجدیان رونق می‌بخشید. در طول تاریخ یک بار هم وهابیان با کافران جنگ نکرده‌اند. تمام نبردهای آنان با مسلمانان منطقه بوده و پس از قتل و خونریزی به غارت پرداخته و اموال و احشام آنها را همراه خود به نجد می‌آوردند. خمس آن متعلق به محمد بن عبدالوهاب و باقی‌مانده در اختیار سران قبایل و مجاهدان! قرار می‌گرفت.

کشتار مسلمانان به دست وهابیان در

۱. تاریخ المملكة العربية السعودية، ج ۳، ص ۷۳



در حالی که همین مکتب نیمه‌جان به وسیله محمد بن عبدالوهاب رشد کرد و بخش شرقی عربستان را فراگرفت و پس از فرورپاشی عثمانی‌ها، حرمین شریفین در اختیار وهابیان قرار گرفت و بزرگترین پایگاه تبلیغی را تصاحب کردند تا آنجا که زائر خانه خدا باید از نظر عقیدتی و فکری و عملی و رفتاری تابع مکتب وهابی و فقه حنبلی باشد. اکنون پرسش این است که علت آن

ناکامی و رمز این موفقیت چیست؟

در پاسخ می‌گوییم:

دو عنصر «مکان» و «زمان» در این دو

نتیجه‌گیری مؤثر بوده است:

ابن تیمیه افکار شاذ خود را در محیطی مطرح کرد که عالمان بزرگی در شام و مصر، در سنگر دفاع از عقیده و شریعت قرار داشتند و با حضور در مناظرات علمی، مشت او را باز کردند و او دیگر نتوانست در اذهان عموم مردم تأثیر بگذارد و اگر هم اثری داشت، جنبه عاطفی بوده نه مکتبی؛ زیرا زندانی شدن یک روحانی، عواطف عوام را تحریک می‌کند.

در حالی که مروج مکتب او، اندیشه به ظاهر توحیدی را در میان عرب‌های بدوی و

معروف در عراق (مقصود، نجف است) فرود آمد و سپاه خود را در اطراف شهر پراکنده ساخت. وی دستور داد باروی شهر را خراب کنند، ولی سپاه او زمانی که به شهر نزدیک شدند، به خندق عریض و عمیقی برخوردند که امکان عبور از روی آن وجود نداشت. در جنگی که میان دو طرف رخ داد، بر اثر تیراندازی از باروهای شهر، جمعی از سپاهیان سعود کشته شدند و بقیه آنها از گرد شهر عقب‌نشسته و به غارت روستاهای اطراف پرداختند.^۱

در پایان، از تذکر دو نکته ناگزیریم:

۱. به تصدیق تاریخ نگاران، آیین وهابیت مسلکی ساختگی است که هیچ پیشینه تاریخی در عصر صحابه و تابعان و سه قرن نخست (که از نظر اهل سنت خیر القرون است) ندارد و در اوایل قرن هشتم، تخم آن پاشیده شد و به صورت ماده خام در لابلائی کتابها بود، سپس به وسیله محمد بن عبدالوهاب احیا شد و گسترش یافت.

۲. با اینکه احمد بن تیمیه از نظر فضل و دانش و قلم و نگارش، قابل قیاس با محمد بن عبدالوهاب نبود، با این حال، مکتبش در زمان او اصلاً رشد نکرد و با مرگ او نیز مرد،

۱. عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۳۳۷

تدریس قرار گیرد و عزیزان در پرتو تسلط به زبان و نقد مکتب، به وظایف خود جامه عمل پوشانند.

در اینجا دو بند از عقاید وهابیان را مطرح می‌کنیم و آن را از طریق آیات قرآنی به نقد می‌کشیم:

۱. بزرگداشت میلاد پیامبر

خطیبان وهابی در سخنرانی‌های خود، از دو چیز بیشتر نام می‌برند: الف: شرک ب: بدعت، تو گویی در قوطی آنها جز این دو واژه، چیز دیگر نیست و همگان از خطبه واحدی پیروی می‌کنند و بر این جمله‌ها اصرار می‌ورزند که «شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ مُحَدَّثٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ» و از این شیوه می‌خواهند امور مسلمانان؛ مانند بزرگداشت میلاد پیامبر و تبرک به آثار باقیمانده از آن حضرت را، بدعت معرفی کنند که سرانجام آن آتش است.

اکنون بینیم بزرگداشت پیامبر ﷺ بدعت است یا تکریم، که قرآن بر آن تأکید دارد؟

قرآن کریم در آیه‌ای می‌فرماید:

بیابانی دور از علم و فرهنگ مطرح کرد و توانست از بساطت و سادگی آنان کمال استفاده را بکند به خصوص آنجا که عمل مسلمانان را به عمل بت پرستان تشبیه می‌کرد و از این طریق روح جهادگری را در آنان که توأم با غنایم نیز بود احیا می‌نمود.

اکنون دامن سخن را با دو پیشنهاد بر می‌چینیم و کوتاه می‌کنیم:

۱. روحانیان کاروانها باید زبان عربی را فراگیرند؛ زیرا بر اثر آگاهی از زبان، می‌توانند بر بسیاری از مشکلات فایق آیند و سخن خود را با منطق روشن بیان کنند. امروز بسیاری از محققان و عالمان بزرگ ما در مجالس بین‌المللی، ساکت و خاموش‌اند؛ زیرا زبان جمع را که همان زبان عربی و احیاناً انگلیسی است نمی‌دانند، پس ناگزیرند سکوت اختیار کنند. از این جهت باید زبان عربی با روشی که مصریان برای بیگانگان تنظیم کرده‌اند آموخت. خوشبختانه در حوزه علمیه قم، اساتید مجرب در این مورد فراوانند.

در مقام مناظره، باید از قرآن کریم بیشتر بهره گرفت که دلالت قاطع بر موضوع دارد و در این مورد پیشنهاد می‌شود که کتاب «بحوث قرآنیة فی التوحید والشرك» محور



«...فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ
وَنَصَرُوهُ...»^۱

«آنانکه به پیامبر ایمان آورده و او را
کمک می‌کنند و به تکریم و تعظیم
می‌پردازند.»

از این سه جمله استفاده می‌شود که
مسلمانان در برابر پیامبر، سه نوع تکلیف
دارند:

۱. ایمان ۲. کمک به او ۳. تکریم و
تعظیم او.

خطیبان وهابی در سخنرانی‌های خود،
از دو چیز بیشتر نام می‌برند: الف:
شُرک ب: بدعت، توگویی در قوطی
آنها جز این دو واژه، چیز دیگر نیست

آیا این سه وظیفه منحصر به زمان پیامبر
است یا پس از آن نیز جریان دارد؟ اگر شق
نخست را برگزینیم، باید ایمان به او را نیز
منحصر به دوران حیات پیامبر کنیم. اکنون که
این شق باطل شد، طبیعی است شق دوم
حکمرماست و آن اینکه باید او را در حال
حیات و ممات، تکریم و تعظیم کرد و
بزرگداشت میلاد نوعی تکریم و تعظیم
اوست و چنین چیزی که اساس آن در قرآن

وارد شده، نمی‌تواند بدعت باشد.

قرآن کریم در سوره دیگر می‌فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؛^۲ «تورا
بزرگ آوازه کردیم»

به یقین بزرگ آوازه شدن پیامبر، از
طریق اسباب طبیعی صورت می‌پذیرد و تمام
احفال‌ها و بزرگداشت‌ها نوعی تجسم بخش
این آیه است.

تبرک به آثار پیامبران

تبرک به آثار پیامبران، به خصوص
پیامبر اسلام ﷺ از اصول مسلمی است که
قرآن و روایات و سیره مسلمانان بر آن تأکید
دارد. فعلاً درباره روایات و سیره مؤمنان
سخن نمی‌گوییم، همین قدر یاد آور می‌شویم
که از طرف عالمان سنی و شیعه درباره تبرک
کتابهای سودمندی نوشته شده است؛ مثلاً
محمدطاهر مکی کتابی را درباره تبرک در
سال ۱۳۹۵ منتشر کرد و دوست عزیزمان
مرحوم آیت‌الله احمدی میانجی کتاب
گسترده‌تری درباره تبرک الصحابه نوشت و
به یادگار نهاد.

۱. انفال: ۱۵۸

۲. انشراح: ۳

این آیه حاکی است تبرک، گذشته از آنکه نشانی است از محبت و علاقه به صاحب اثر، تأثیر خاصی نیز بر جای می‌گذارد؛ یعنی همان خدایی که غم و غصه را مایهٔ نابینایی قرار داده، همان خدا تبرک به پیراهن یوسف را در وضعیتی خاص، وسیله‌ای می‌کند برای بینایی.

مفسران و مورخان می‌نویسند:

تابوت موسی که در آن عصا، نعلین و آثار دیگری از آن حضرت و برادرش بود، پیوسته مایهٔ پیروزی بنی اسرائیل بر دشمنان می‌شد؛ یعنی در نبرد با مخالفان، صندوق را به میدان نبرد می‌بردند و به آن تبرک جسته و بر دشمن چیره می‌شدند، ولی آنگاه که صندوق به علتی سرقه شد، مدت زمانی پس از آن، پیامبران به آنان گفت: خدا طلوت را به عنوان فرماندهٔ قوا برای شما معرفی کرده تا با رهبری و فرمان او، با دشمنان جهاد کنید و در ضمن افزود: نشانهٔ برگزیدگی او از طرف خدا این است که صندوق دزدیده شده در اثنای جنگ را باز می‌گرداند؛ صندوقی که در آن مایهٔ آرامش از طرف پروردگار برای شماست و در احترام

ما فعلاً نگاهی به کتاب خدا می‌افکنیم و از او راهنمایی می‌خواهیم که در دو مورد از تبرک به آثار پیامبران و صالحان سخن می‌گوید:

۱. تبرک به پیراهن یوسف

پس از مدت زمانی، که فراق یوسف بر دیدگان یعقوب اثر نهاد؛ یوسف پیراهن خود را فرستاد تا پدر به چشمش افکند و بدینوسیله بینایی خود را بازیابد. قرآن دنبالهٔ جریان را چنین نقل می‌کند:

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ
فَارْتَدَّ بَصِيرًا...﴾^۱

«آنگاه که بشیر به کنعان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت پدر (یعقوب) افکند، او بینایی خود را بازیافت.»

منزلت و مرتبه‌ای داشته باشد؛ چرا آثار به جا مانده از اشرف پیامبران دارای چنین منزلت و مرتبه‌ای نباشد؟

در پایان، از خداوند بزرگ، خواهان بصیرت و بینش صحیح برای همگان هستیم.
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ



این صندوق همین بس که فرشتگان آن را حمل می‌کنند:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

«پیامبر آنان به بنی اسرائیل گفت: نشانه فرماندهی او این است که آن صندوق از دست رفته را برای شما باز می‌گرداند؛ صندوقی که در آن سکینه و آرامش از جانب خدا برای شماست و در آن تَرکۀ آل موسی و آل هارون قرار دارد و فرشتگان آن را حمل می‌کنند و در آن برای شما آیه و نشانه است، اگر مؤمن باشید.»

این آیه از تأثیر چیزهای بر جای مانده انبیا در نبرد با دشمن خبر می‌دهد و به روشنی و صراحت می‌گوید: وجود این صندوق آرامش‌بخش رزمندگان است. این صندوق به قدری شریف و عزیز است که فرشتگان پاک، آن را حمل می‌کنند. هرگاه آثار به جا مانده از موسی و هارون، که از عصا و عمامه و نعلین و چند پیراهن تجاوز نمی‌کند، چنین

۱. بقره: ۲۴۸

